

چه دلبری ها که دوربینی برای شکارشان نیست



می گویم نقره خانم دیدید این طفلی پیروز را؟ بمیرم چشم هاتان اشکی شد. حق هم دارید دورتان بگردم.
چقدر فوتوی جینگیل مستون از ایشان می آمدھی قربان صدقه اش می رفتیم، هی برایش اسفند دود می کردم، طفلی زیان بسته عمرش به دنیا نبود و عمرش را داد به بقیه حیوانات خدا و ربی رحمت را سر کشید،

حقیقتا ما هم دلمان سوخت و تأسف خوردیم، ولی بعضی ازاعزه مجازستان یک جوری گریبان چاک می دهند و به رجال حکومتی بالا تا پایین فحش می دهند که انگار فوق دکتری دام پزشکی دارند و حیف شده و بی عقلی کرده اند که با حضرات شورا جلسه اطلب تشکیل نداده اند که به یک تصمیم برسند، می دانید تصدق این فقره همان جماعتی هستند که در ایام جام جهانی همه کارشناس فوتبال بودند و در ایام غائله جنگ اوکراین و روس تحلیلگر مسائل منطقه، خدا را می بین، نفر سرسراغ داریم که در عمر یک قرص فلافل لبنانی نخورده و حالا در مورد نخست وزیر لبنان و تصمیم های پلتیکی اش اگر و اما می کند، طرف یک لیمروت فیروز را نشنیده و شده فعال رسانه ای محور مقاومت، حالا عرضم چیست؟

پیروز که رفت، حقیقتا هم دلمان نخ کش شد ولی در همین ممالک محروسه کم داریم جانورانی که در حال انقراض اند و هیچ کس ککش هم نمی گزد؟ جماعت تنگ به دست در گیلان و مازندران و گرگان خوتکا و کبک و قرقاول و غاز به جنگل و دریاچه باقی نگذاشته اند، یک سری به فلان شنبه بازارهای محلی آن قصبات بزئید به عرض می رسید... جماعت را گرس نشین درخت آتش می دهند که سنجاب شکار کنند و شب نیست که در کرمان و سیستان و هرمزگان گراز ی به عطسه سرپری سینه سرخ نشود و سر جادو جنبل ورود و دعا اسافل کفتار قیمت طلا دارد و لانه خفاش را پی جیوه اش تاراج می کنند و آب در دل احدی از همین جماعت آروغ فندقی تکان می خورد؟ تو بگو ذره ای ... هیچا هیچ ... دلمان پر است نقره خانم ... دلمان پر است ... هزار بار ارباب جراید و رادیون و تلویزیون گلو پاره کرد که ایها الناس به سگ های ولگرد در

استوری گرام

حکایت دو پند دیر هنگام

در یکی از کشورهای ناحیه بالکان، مرد جوانی زندگی می کرد که به نوبه خود آخرین فرزند خانواده بود و برادران و خواهرانش و سایر فرزندان خانواده برای خود تشکیل خانواده داده و در شهرها و کشورهای دیگر زندگی می کردند و وی در کنار پدر و مادر پیر و فوتوش زندگی می کرد. مرد جوان از آنجاکه شخصی پرکار و پرمشغله بود، پس از آنکه پدر پیرش دار فانی را وداع نمود، مادر پیرش را به یک خانه سالمندان سپرد و از آنجا که دائما در حال کار و جلسه و فلان و بیسار بود، هر چند هفته یک بار فرصت می کرد به مادرش سر بزند و با او صحبت کند و او را از تنهایی خارج نماید. تا آنکه یک روز از خانه سالمندان با مرد جوان تماس گرفتند و به وی خبر دادند که حال مادرش مساعد نیست و در اتاق مراقبت های مخصوص بستری است و می خواهد پسرش را ببیند. مرد جوان به سرعت خود را به خانه سالمندان رساند و دید واقعا حال مادرش مساعد نیست و در اتاق مخصوص بستری است. پس کنار تخت او نشست و دست مادرش را در دست گرفت و پیشانی اش را بوسید و گریست و گفت: مادر جان، دیدن این لحظه برای من بسیار دشوار است. درست است که کار و مشغله زیاد مانع از آن شده بود که حق فرزندی را به جاییارم، اما شما را خیلی دوست دارم و طاقت دیدن مرگ شما را ندارم. با این حال اگر در این ساعات آخر عمر خواسته ای داری به من بگو. مادر که او نیز به گریه افتاده بود، اشک هایش را پاک کرد و به پسرش گفت: برای خودم خواسته ای ندارم، اما از تو می خواهم



شامز و دوستشده حامد عسکری

حاشیه طرق وشوارع طعام نهدید به کتشان نرفت که نرفت، هزار مرد دانا و درس خواننده و استاد و بلدکار آمد و رویه روی کمرا و فیلم پر کردند و گفتند این سگ ها را که غذا بدید زیاد می شوند، گله ای حمله می کنند، زندگی برای راسو و گربه و گرگ و شغال و توله به بیابان های ایران نمی گذارند، این فاز مزخرف حیوان دوستی

و طبیعت دوستی تنوع کرد به هرچه داشتیم و نداریم و هنوز ادامه دارد و هیچ کس عین خالشان نبود و نیست، این بزرگواران از حیوان دوستی یک چیزی شنیده اند نقره خانم ... اینکه سفره یک بار مصرف ببری توی بیابان پهن کنی و کمرا روشن کنی و با ناله و عشوهِ خرکی بگویی بیایین عزیزای دل مامان براتون غذا آوردم و بعد سگ ها را جمع کنی دور سفره که کالیاس کوفت کنند؟ بعد آن سفره را هم وسط خیابان به امان خدا رها کنی و حاجی حاجی مکه؟ اولین پلاستیک ساخته شده بنی بشر هنوز باز یافت نشده نقره خانم، یکی نیست بگوید شما هاسکی قطب شمال را توی گرمای بندرعباس و چابهار و بوشهر توی حیاط با زنجیر توی آفتاب نیند فاز حیوان دوستی پیشکش ...

حالا هی بنشین بگو رجال و مسئولان مملکت فلان ... بله رجال مملکت کم اهمال و سستی ندارند ولی خودمان هم کم گربه نمی رقصانیم. حالا این طفلی پیروز شانس آورد چندتا دوربین شکارش کرد و دلبری کرد و پرکنشید، الباقی حیواناتمان چه؟ کسی به فکر آن ها هست؟ کور از دو چشم شوم، بقیه هم همین اند، بلکه بیشتر ... یک تک پا قدم رنجه کنید باغ وحش هایمان را سیاحت کنید فقط دوربینی نیست که شکارشان کنند. دورتان بگردم و مع الأسف همه یا با دام و تله شکار می شوند یا با تیر و تفنگ... بگذریم نقره خانم... این یوز پلنگ ایرانی که رفت، شما دعا کنید خداوند باری تعالی نسل این پلنگ های مجازستان را هم منقرض کند خلاص شویم... والا به خدا...

به قلم میرزا ابراهیم خان شکسته نویس
*به لجه مردم کویر یم، به سبزه روئیده بر دوطرف جوی آب می گویند

دمای هوای مشهد

 ۱۰٪	
--	---

۸ ↑

اذان ظهر ۱۱:۴۳:۰۴

رطوبت هوا

دما

مشهد

اوقات شرعی مشهد

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق نامه اخلاق حرفه ای



اول شخص

مردی که هماره رخت خادمی داشت

مروری بر زندگی آیت‌ا... واعظ طبسی، تولیت فقید آستان قدس رضوی به بهانه هفتمین سالروز ارتحال او

آیت‌ا... عباس واعظ طبسی، تا قبل از سال ۱۳۳۰ که برای نخستین بار پای منبر پرشور شهید نواب صفوی در مشهد نشست، طلبه بی‌حاشیه‌ای بود که سرش به درس و بحث گرم بود. از شانزده سالگی وارد حوزه علمیه مشهد شده بود و مدتی بعد برای تکمیل تحصیلات حوزوی به قم رفته بود. در بازگشت دوباره اش به مشهد و متأثر از سخنرانی های انقلابی شهید نواب صفوی، مسیر تازه‌ای در زندگی اش آغاز و آثار آن پنج سال بعد با فعالیت علنی او علیه رژیم پهلوی نمایان

شد. او در فعالیت‌های ضداستبدادی خود در مشهد با سیدعبدالکریم هاشمی نژاد و بعدتر رهبر معظم انقلاب همراه بود که به سه چهره اصلی فعالیت‌های سیاسی روحانیون مشهد علیه پهلوی در دهه ۴۰ و ۵۰ تبدیل شدند. عباس واعظ طبسی در گام‌های نخست انقلاب بارها به دنبال سخنرانی‌های طوفانی خود علیه شاه از رفتن به منبر منع و در سال ۱۳۴۰ به‌خاطر سخنرانی در بیست‌وششمین سالگرد فاجعه گوهرشاد، از سوی نیروهای حکومتی دستگیر شد و به زندان رفت. این آخرین باری نبود که آیت‌ا... طبسی برای آرمان‌های انقلابی‌اش به زندان می‌افتاد. سال ۱۳۴۱ نیز



آزاده چشمه سنگی دوستشده



روایت روز

خانه‌تکانی را از چشم‌ها شروع کنیم

می گفت پنجره‌ها شبیه چشم‌های آدم‌اند. وقتی غبار داشته باشند و تمیز نباشند هر کسی که آن پنجره را از بیرون نگاه کند، خیال می‌کند کل خانه غبار گرفته و پاکیزه نیست. خود آدم هم هر چه را ببخواهد از پشت پنجره نگاه کند غبارآلود می‌بیند. بعد خیال می‌کند کوچه‌ها و رهگذرها و هوا خاکستری است... برای همین دمدمه‌های عید که می‌شد خانه‌تکانی را از پنجره‌ها شروع می‌کرد. بعد می‌رفت سراغ دیوارها و وسایل دیگر...

حوالی عید که می‌شود و حال و هوای پرشور خانه‌تکانی را که می‌بینم دوست دارم به هر کسی که می‌رسم بگویم خانه‌تکانی را از پنجره‌ها شروع کن. اما مقصودم از پنجره‌ها چشم‌های خودمان‌اند. چشم‌ها پنجره‌های دل‌اند. وقتی که غبارآلود بغض‌اند، همه چیز را در هاله‌ای از اندوه می‌بینند. وقتی غبارآلود خشم‌اند، دنیا را از منظر همه چیزهایی می‌بینند که برآشفته‌شان



زوزنه کتانی دوستشده

می‌کند. وقتی غبارآلود نفرت‌اند، مگر می‌توانند از دوست داشتن بگویند یا دوستی را بفهمند؟ و آدمی که غبار چشم‌هایش را پاک و دلش را مهیا نکند مگر می‌تواند در آستانه تحول و تغییری که خدای بهارها رقم می‌زند، زبیبی را به تماشا بنشیند؟ اگر می‌توانی دست نگه‌دار! پیش از آنکه خانه‌مان را از گرد و غبارها پاکیزه کنیم، ساعتی را با خودمان خلوت کنیم و دستی به سر و روی چهاردیواری دلمان بکشیم! آنچه را بار خاطر است دور بریزیم و آنچه که حال خوب را رقم می‌زند نگه داریم و آن گوشه از دلمان را که با هر تپش یادآور فرصتی است برای زندگی با رها کردن همه چیزهایی که مایه رنجش و اندوه است، پاکیزه و سالم کنیم. دل خانه خداست و مقصود همه این تغییرها و تحول‌ها شاید جز این نیست که: **اَلَا مَن اَتَى اللّٰهَ یَقْلِبْ سَلیْمٌ** (شعرا/۸۹)، با قلبی سلیم به پیشگاه خدا برویم...



سین مثل سمنو

سمنو پختن آیینی دارد و هر سال دمدمه‌های عید نوروز که می‌شود، در گوشه و کنار ایران، عده‌ای دست به کار می‌شوند. تصویرپیش رومسجد حضرت قیبه(س) شیراز است که حدود هفده سال محل برگزاری بزرگ‌ترین آیین پخت سمنوی کشور شده است. عکس: احمدرضا مداح/ فارس

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی- نشانی: مه‌لن‌شهدا، نبش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱- نمایی: ۳۷۲۳۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



کارتون شهر



بدون شرح!

رضا جنگی

شوخی بی شوخی

زاویه دیدت را عوض کن



امیر کتانی دوستشده

ما یک کارشناس اقتصادی پیدا کردیم که معتقد است مشکلات اقتصادی آزاددهنده نیست، فقط به شرط اینکه زاویه دید آدم‌ها به مشکلات تغییر کند. این شما و این هم راهنمایی‌های ایشان برای کسانی که نمی‌دانند با کدام زاویه به مشکلات نگاه کنند.

- ➖ من خیلی ناراحت شدم. رفتم یک قوطی رب خریدم نسبت به ماه قبل خیلی گرون شده بود. خواستم بدونم از کدام زاویه نگاه کنم که ناراحتی‌ام کمتر بشه؟
- ➕ حرف شما درسته. ولی بهتره از این زاویه نگاه کنی که قیمتی که الان خریدی نسبت به ماه بعد و سال بعد واقعا مفت و خیلی ارزون تره.
- ➖ راست می‌گی‌دها! فکر خوبی. از این به بعد به جای اینکه فکر کنم نسبت به قبل گرون تره، به این فکر می‌کنم که نسبت به بعد ارزون تره!
- ***
- ➖ من سرپرست یک خانواده هستم. بعضی وقت‌ها از بس قیمت‌ها بالااست و قدرت خرید من پایینه، میجورم دست خالی برم خونه و شرمنده زن و بچه‌ام بشم. آخه از کدام زاویه نگاه کنم که حالم بهتر بشه؟



شنودم که وقتی صاحب (اسماعیل بن) اعباد نان می‌خورد، با ندیمان و کسان خویش، مردی لقمه از کاسه برداشت، مویی در آن لقمه او بود. صاحب بدید، گفت: آن موی از لقمه بیرون کن. مرد لقمه از دست پنهاد و برخاست و برفت. صاحب فرمود که: باز آر بتش. صاحب پرسید که: یا فلان، نان ناخورده از خوان چرا برخاستی؟ مرد گفت: مرا نان آن کس نشاید خورد که موی در لقمه من بربیند. صاحب سخت خجل شد از آن سخن.

قابوس نامه عنصرالمعالی